سرمقاله: افغانستان، معبر منابع انرژی آسیای میانه؛ از رؤیا تا واقعیت

حسن تاش، سید غلامحسین

به دنبال حملا آمریکا به افغانستان و تلاش دولت آمریکا برای تغییر سرنوشت سیاسی مردم افغانستان،این مقوله مطرح می‏شود که یکی از اهدافـ این تلاش،تبدیل افغانستان به معبری برای انتقال منابع انرژی آسیای‏ مبانه به بازارهای جهانی است.حتی بعضی این هدف را به عنوان هدف‏ اصلی یا اصلی‏ترین هدف اقدامات امریکا مطرح نموده‏اند.

با توجه به سوابق عملکرد امریکایی‏ها در رابطه با منابع نفت و گاز آسیای میانه و خصوصا با توجه به برخورد این کشور با موضوع نحوه انتقال‏ این منابع به بازارهای جهانی،وجود چنین رویاهایی در اذهان خیال‏پرداز برخی از استراتژیست‏های امریکایی چندان بعید به نظر نمی‏رسد.اما میان‏ این رویا تا واقعیت فاصله‏ای ژرف وجود دارد.

ظاهرا چنین ایده‏ای بر این فرض استوار است که برای تبدیل افغانستان‏ به معبر منابع نفت و گاز آسیای میانه به بازارهای جهانی مشکل دیگری غیر از مشکل امنیت وجود ندارد و آن هم به دست باکفایت نیروهای امریکایی‏ به زودی برطرف خواهد شد.اشاعه و ترویج این خیال‏پردازی‏های‏ خوش‏بینانه می‏تواند تا مدت‏ها و تا روشن شدن حقایق به عامل جدیدی بر توقف و تأخیر پروژه‏های نفت و گاز منطقه تبدیل شود.حقیقت آن است که‏ نه مشکل امنیتی به این سادگی‏ها قابل حل و فصل است و نه این مشکل، تنها و آخرین مشکل است.

همین یکی دو سال پیش،زمانی که ماه عسل مستعجل طالبان و آمریکا هنوز افول نکرده بود و مقامات طالبان به دعوت امریکا دوره‏های کارآموزی‏ نفت و گاز را در خلیج مکزیک می‏گذراندند،شرکت نفتی امریکایی‏ «یونوکال»تجارب خوبی را در افغانستان اندوخت که می‏تواند مورد مراجعه قرار گیرد.شرکت مذکور که با برنامه‏ای گسترده وارد افغانستان شده و از مذاکره سیاسی با مقامات دولتی پاکستان و مقامات‏ طالبان بر سر مسایل امنیتی احداث خط لوله تا ایجاد مراکز آموزشی‏ و...را در دستور کار خود داشت خیلی زود به خطای خود پی برد و همه‏ چیز را برچید و رفت.یونوکال در حالی که در ژانویه 1998 توافقنامه‏ای را با دولت طالبان جهت احداث خط لوله برای انتقال گاز ترکمنستان از طریق‏ افغانستان به پاکستان امضاء کرده بود در دسامبر همان سال خروج خود از این پروژه را به دلیل غیر اقتصادی بودن و ریسک بالای آن اعلام نمود.

مساله امنیت

افغانستان کشوری است کثیرالمله،سابقه بیش از 20 سال جنگ که‏ نیمی از آن بر علیه تجاوز خارجی(شوروی سابق)و نیم یاز آن جنگ‏های‏ خانمان برانداز داخلی بوده است در کنار فقر شدید وضعیتی را به وجود آورده است که مردم آن عملا هیچ چیز بیشتری را برای از دست دادن ندارند و چنین جامعه‏ای طبعا به لحاظ جامعه شناسی سیاسی بسیار آسیب‏پذیر و خطرناک است.طی دوران طولانی جنگ حدود یک سوم جمعیت افغانستان‏ در کشورهای همسایه آواره گردید و یا به نقاط مختلف جهان مهاجرت نموده‏اند. بنابراین مساله امنیت در افغانستان بسیار عمیق‏تر از آن به نظر می‏رسید که به‏ سرعت قابل حل باشد.حل مبنایی این مشکل مستلزم عوامل بسیاری از جمله خروج این کشور از فقر مطلق و قرار گرفتن در مسیر رشد و توسعه‏ اقتصادی و مستلزم توسعه سیاسی،فرهنگی و اجتماعی و حاکمیت ساختار دموکراسی است که همه اقوام در آن احساس تعلق و مشارکت بنمایند. رابطه علّی پیچیده میان توسعه همه جانبه و امنیت،دستیابی به راه حل‏های‏ عملی را بسیار دشورا می‏نماید.هنوز زمان کافی برای قضاوت در مورد همه‏ آثار و تبعات اقدامات امریکا بر مساله امنیت افغانستان،سپری نگردیده‏ است اما بدون شک اولین آثار و تبعات حملات امریکا گسترش فقر و آوارگی‏ دراین کشور است.علاوه بر این متأسفانه یکی از تبعات اقدامات امریکا گسترش ناامنی به کشور پاکستان بوده است که به عنوان نقطه بعدی در اتصال منابع آسیای میانه به بازارهای جهانی از طریق افغانستان مطرح است.

مساله زیرساخت

متأسفانه افغانستان کشوری است که فاقد حداقل زیرساخت‏های لازم‏ دنیای مدرن برای فعالیت‏های اقتصادی و تجاری و از جمله اجرای‏ پروژه‏های بزرگ است.حتی زیرساخت‏های بسیار ابتدایی این کشور نیز در طول سال‏های طولانی جنگ در حد قابل توجهی تخریب گردیده است. فقدان این زیرساخت‏ها که از نظام اداری کارآمد تا سطح آموزش و بهداشت‏ و حمل و نقل و ارتباطات و...را در بر می‏گیرد،هزینه و زمان اجرای‏ پروژه‏ها را به شدت افزایش خواهد داد.بدون شک در صورت برقراری نظم‏ و امنیت در افغانستان،تا سال‏ها بیشترین منابع و امکانات این کشور باید صرف ترمیم و توسعه زیرساخت‏ها بشود.

مساله راه نداشتن به آبهای آزاد

واقعیت این است که در کشورهای در حال توسعه روابط خارجی این‏ کشورها از پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده و بحران‏های متنوع ژئوپلتیکی‏ بالفعل و بالقوه‏ای نیز در روابط فی مابین ایشان وجود دارد.با توجه به این‏ واقعیت‏ها تجربه نشان داده است که تحقق توافقات چند جانبه فی مابین این‏ کشورها بسیار دشوار است و به فرض تحقق نیز،این گونه توافق‏ها از ریسک‏ بسیار بیشتری نسبت به توافقات دوجانبه برخوردار خواهد بود.

افغانستان کشور محصوری است که به آبهای آزاد بین‏المللی راه ندارد. بنابراین توافق هر یک از کشورهای آسیای میانه واقع در شمال افغانستان با این کشورها برای انتقال منابع انرژی خود از طریق این کشور به بازارهای‏ جهانی کافی نخواهد بود و حتما باید کشور ثالث نیز در این توافق حضور داشته باشد و لذا از این زاویه افغانستان نمی‏تواند با جایگزین‏هایی که بدون‏ واسطه این انتقال را انجام می‏دهند به سادگی رقابت کند.

مساله شبکه انرژی

کشور افغانستان یک تولید کننده عمده نفت و گاز نبوده و نیز فاقد ذخایر قابل توجه ئیدروکربوری می‏باشد.براساس آخرین برآوردهای انجام شده‏ توسط شوروی سابق حدود پنج تریلیون فوت مکعب ذخایر گاز طبیعی و کمتر از یکصد میلیون بشکه ذخایر نفت خام در این کشور وجود دارد که کمتر از یک هزارم ذخایر ئیدروکربوری دنیا را شامل می‏شود.تولید گاز این کشور در بالاترین حد خود در میانه دهه 1970 حدود 275 میلیون فوت‏ مکعب در روز بوده است که بیش از 70 درصد آن از طریق ازبکستان به شبکه‏ خطوط لوله گاز شوروی منتقل گردیده است و کل خطوط لوله انتقال گاز این‏ کشور از چند ده کیلومتر که عمدتا در شمال و در نزدیکی مرز این کشور با ازبکستان قرار دارد تجاوز نمی‏کند.بنابراین اولا زیرساخت‏های انرژی در افغانستان بسیار بسیار محدود و ضعیف بوده و هیچگونه تسهیلاتی را در این‏ زمینه فراهم نمی‏کند و ثانیا-هیچ امکانی برای اقداماتی مانند سوآپ‏ حامل‏های انرژی در این کشور وجود ندارد.علاوه بر این خود این کشور نیز تا سال‏ها نمی‏تواند به عنوان یک بازار جذاب برای مصرف حامل‏های انرژی‏ مطرح باشد چرا که تولید ناخالص ملی این کشور در سطح بسیار پایینی قرار دارد و نیز بیش از 53 درصد از GDP این کشور به بخش کشاورزی مربوط می‏شود.

بنابراین کشور افغانستان از نظر زیرساخت‏ها،منابع و عرضه و تقاضای‏ بالفعل و بالقوه انرژی نیز نمی‏تواند با مسیرهای دیگر که دارای فرصت‏های‏ بزرگ و امکانات گسترده‏ای در این زمینه می‏باشند،رقابت کند.

غرض از آنچه که گفته شد به هیچ وجه ابراز رقابت و ضعیف شمردن‏ رقیب نیست چرا که با توجه به جزئیاتی که توضیح داده شد اصولا رقابتی‏ دراین میان وجود ندارد.غرض این است که حاکمان آینده افغانستان‏ هوشیار باشند که سرنوشت دشوار اقتصاد نیمه جان خود را به وعده وعیدها و به طرح‏ها و پروژه‏های خیالی و غیر قابل اجرایی که نه منافع اقتصادی‏ مردم این کشور بلکه مطامع استراتژیک قدرت‏های مسلط را تعقیب می‏کند، گره نزنند.در این میان تجربه سیزده سال گذشته در جایگزین کردن منافع‏ استراتژیک مذکور به جای منافع واقعی کشورهای منطقه می‏تواند بسیار درس‏آموز باشد.اقتصاد آینده افغانستان باید برپایه توانایی‏های واقعی‏ سرزمینی و منافع مردم این کشور و بر مبنای همکاری صمیمانه با همه‏ کشورهای همسایه بنا شود.قدرت‏های بزرگ نیز باید توجه داشته باشند که‏ محو قطعی تروریسم مستلزم ریشه کن کردن فقر و حاصل شدن توسعه‏ اقتصادی،فرهنگی و سیاسی است بنابراین سریع‏ترین راه‏های حصول به‏ چنین فرآیند توسعه‏ای باید مورد توجه قرار گیرد.